

قسمت سیزدهم

بررسی و ترجمه آزاد مبحث



آیت‌الله محمدی کیلانی

# انفال

نوشته

آیت‌الله العظمی منتظری



## اقسام زمین و حکم آنها

و اما دلالت اخبار بر اینکه اعیان موات، موجب ملکیت رقبه آن نمی‌شود - از آنجمله خبری خلیفه خالد کابلی است که بسند صحیح در کفای و تهذیب نقل فرموده اند که می‌گوید:

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«در کتاب علی علیه السلام یافتیم: که زمین از آن خداوند است، هر که را بخواهد وارث زمین قرار می‌دهد و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است، من و اهلیتم از آنانی هستیم که خداوند ما را وارث زمین قرار داد. و ما همانا پرهیزگاران و تمام زمین به ما تعلق دارد. پس اگر کسی از مسلمانان زمین

را اعیان نمود باید درست آن را آبادان نماید و واجب است مالیات آن را به امام از اهلیتم تأدیه کند و مازاد آن مربوط به خود او بوده که در معیشت خویش مصرف سازد تا حضرت قائم - ارواحنا له الفداء - از خاندانم با شمشیر ظاهر گردد پس آن بزرگوار، زمین را در حیطه حکومت خود در می‌آورد و بیگانه را ممنوع و از آن خارج میفرماید چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله در حیطه خویش درآورده و بیگانه را ممنوع فرمودند، مگر آنچه از زمین در دست پیروان راستین اسلام و شیعیان باشد که امام قائم علیه السلام با آنان قراردادی نسبت بزمین مذکور می‌بندد و زمین را به آنان واگذار

می‌فرماید»

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید از این روایت صحیح استفاده می‌شود که زمین از آن امام و در اختیار آن سرور است نهایتاً به عموم مسلمانان و بالاخص به شیعه اجازه داده‌اند که آن را آبادانی و اعیان کنند و مالیات آن بر عهده آنان است و مقتضای بیان مذکور این است که با اعیان مالک رقبه آن نمی‌شوند، بلکه اعیان کننده احق بآن از دیگران است.

و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب با سند صحیح از عمر بن یزید روایت می‌کند که گفت: «شنیدم مردی را از اهل جبل از امام صادق علیه السلام می‌پرسید که مردی زمین

مواتی را که اهلش ترک کرده بودند گرفت و آن را آباد کرده و نهرهایش را جاری ساخت و در آن اطاقهایی بنا نهاده و درخت خرما و اشجار دیگری غرس نموده؟

امام علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمودند: هر کس از مؤمنین، زمینی را احیاء کند آن زمین به وی تعلق داشته و بر عهده او است که مالیاتش را به امام در حال بدهد و سکوت تأدیه نماید و هنگامی که حضرت قائم علیه السلام ظهور فرماید، خود را به باز پس دادن زمین مذکور مهیا سازد»

مفاد این روایت صحیحه هم این است که زمین متعلق به امام است و چنانکه مؤمن آن را احیاء نماید، چنانکه ملاحظه می شود در عین تصریح به اینکه زمین احیاء شده از آن احیاء کننده است، تصریح فرموده اند که بر عهده احیاء کننده مالیات زمین است که دلالت می کند به اینکه محیی مالک زمین نمی شود بلکه احیاء موجب می شود که محیی احق به آن از دیگری است.

صحیحه دیگری عمر بن یزید از ابی سیار مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در مسأله دوم گذشت و در آن صحیحه آمده است که امام علیه السلام به مسمع بن عبدالملک فرمودند: «ایا ایباستیار تمام زمین و آنچه که خداوند تعالی از آن اخراج میفرماید بما تعلق دارد.

(ابوسیار گوید) عرض کردم: پس تمام مال را می بایستی خدمتتان حمل کنم؟ فرمودند: یا اباسیار ما آن را برای تو میباح و حلال کردیم و این مال خودت را برگیر و هر چه زمین در دست شیعیان ما است حلالشان کرده ایم تا زمان قیام قائم علیه السلام که آنحضرت مالیات از آنان میگیرد و زمین را در اختیارشان میگذارد و اما آنچه در دست پیگانگان است کسبشان از آن زمین حرام است تا قیام قائم که آنحضرت زمین را از آنان می گیرد و آنان را

با خواری بیرون می کند، و آنگاه ابوسیار گفت: احدی از زمین داران و عقال زمینها را نمی بینم که لقمه ای حلال بخورند، جز خودم و کسانی از مسلمانان که زمین و عمل در آن، برایشان میباح گردیده است».

از صحیحه مزبور استفاده می شود که زمین از آن امام علیه السلام است و آنحضرت برای پیروان راستین اسلام حلال فرموده است ولی می تواند مالیات آن را اخذ کند و هرگاه بخواهد اصل زمین را نیز از آنان پس می گیرد، پس با توجه بآنچه که استفاده می شود، مالک رقبه زمین نمی باشد. ولی قبلاً احتمال دادیم که ممکن است مراد از زمین مذکور در این صحیحه همان زمین بحرین باشد که در صدر این خبر آمده است و زمین بحرین زمینی است که بدون کارزار بچنگ آمده که آن نیز بامام تعلق دارد.

و علی این حال، برداشت بی دغدغه از این روایتهای سه گانه صحیح که شیخ و ابن زهره بمضمون آنها در کتابهایشان که برای نقل اصول تلقی شده از معصومین علیه السلام اختصاص دارند فتوی داده اند، آن است که زمین موات متعلق به امام علیه السلام است که این مضمون موافق اخبار کثیری است که حکم به انفال بودن موات و یا حکم بتعلق داشتن آن به امام در اخبار شده است.

و مکرراً گفته ایم و هم اکنون یادآور می شویم که مراد از امام در این طائفه از اخبار شخص امام نیست، بلکه همانا منصب امامت است پس می توان گفت: در حقیقت زمین موات ملک منصب امامت مسلمین و حکومت بر آنان است که میبایستی در مصالح امامت و رهبری و امت از آن اموال استفاده گردد و بیان کردیم که وظائف امامت و حکومت با غیبت امام علیه السلام تعطیل نمی شود، و ناگزیر نمایندگان و نواب آنحضرت که واجد شروط نیابتند باید عاصمه حکومت را بکف گرفته و متصدی زعامت امت گردند، و قدر متیقن در این جهت که از کتاب و سنت

استفاده می شود همانا فقیه عادل آشنا بحوادث زمان، نتوانمند بر اجراء حدود و احکام اسلام است.

و چنین فقیه جامع الشرائطی اگر مصلحت می بیند که رقبه زمین را بفروشد یا ببخشد، در اینصورت در تملک خریدار و موهوب له در می آید، و گرنه با قبالة در اختیار احیاء کننده در می آورد و از او مالیات می گیرد و چنانچه احیاء کننده زمین را متروک و مخروبه ساخت، بدیگری با قبالة برگزار مینماید، و بعد از انقضاء مدت قبالة چنانچه مصلحت دید، از احیاء کننده زمین را می ستانند، و ناچار آثار احیاء را از احیاء کننده خریداری می نماید، چه آنکه محیی بواسط احیاء مالک حیثیت احیاء که محصول فاعلیت او و مصرف نیروهای وی است می گردد، ولی مالک رقبه زمین، به مقتضای روایتهای صحیحه سه گانه که بیانگر اخذ مالیات و جواز استرداد اصل زمین بوده اند، نمی شود.

بلی می توان گفت که یک نوع ملکیت بر رقبه به تبع آثار احیاء پیدا می کند و به همین جهت می تواند به تبع آثار آن را بفروشد و یا وقف و یا تصرف دیگری که متوقف بر ملکیت است بنماید نظیر آنچه که در زمینهای مفتوح عنوقیعنی زمینهایی که با کارزار بچنگ آمده است می گوئیم.

زمینهای مفتوح عنوه باجماع فقهاء عظام ملک مسلمین - واز بیت المال - است و معذک اخبار بر جواز فروش آن دلالت دارد و از آن جمله در خبری بی برده است می گوید: «بامام صادق علیه السلام عرض کردم: رأی مبارک در شراء زمین خراجی چیست؟ فرمودند: چه کسی است که زمین خراجی را بفروشد! زمین خراجی زمین همه مسلمین است عرض کردم: همان کسی که زمین در دست اوست می فروشد. فرمودند: با خراج و مالیات مسلمین چه می کند؟

سپس فرمودند: مانعی نیست که حق صاحب زمین را خریداری نموده و حق مسلمین بر عهده خریدار محول شود و این



امید هست که خریدار توانا در بهره برداری از زمین و پرداخت مالیات از فروشنده باشد» و در واقع بیع مذکور متعلق بحقی است که فروشنده در زمین دارد که همان حیثیت احياء است، و اگر چه ظاهراً متعلق آن زمین است و قبلاً گفتیم که زمین خراجی مربوط بمسلمین و زمین مربوط بامام علیه السلام یکسان و علی السواء است و فرق اساسی بین این دو گونه زمین نیست بآخر مسئله سوم مراجعه کن.

و مؤید این نظر یعنی ملکیت حیثیت احياء نه برقبه، همان نکته ای است که قبلاً بیان نمودیم که تشریح صحیح و تقنین معقول آن تشریح و تقنینی است که طبق نظام تکوین باشد، بنابراین نکته دقیق، اساس ملکیت اعتباری همانا نوعی از ملکیت تکوینی است، باین تقریر که انسان بحسب تکوین فقط مالک قوای خویش و جهاز فاعلیت می باشد و به تبع مالکیت بر قوای خویش، آثار آنها را که همان عمل و صنع وی است مالک می گردد پس آنچه که محصول مالک انسان نسبت بقوا و جهاز فاعلیت آن است همان حیثیت احياء و آثار حیات است که به زمین بخشیده است نه اصل رقبه زمین و لازم بدیهی این بیان، زوال مالکیت وی بزوال آثار حیات در زمین احياء شده است درست آنچه گفتیم و تدبیر کن.

ممکن است در مقام اعتراض بگوئی: که آنچه راجع بعدم ملکیت رقبه زمین بوسیله احياء بیان کردید، مخالف است بامفاد ظاهر لام در قول معصوم علیه السلام: «فهی له» یا «فهی لهم» زیرا لام اگر چه برای

مطلق اختصاص وضع شده ولی عندالاطلاق بفرد اکمل اختصاص که همان ملکیت است منصرف می شود.

در پاسخ می گوئیم: آنچه گفتی مورد تصدیق است ولی روایتهای صحیح سه گانه در عدم ملکیت ظاهرترند زیرا مطالبه مالیات و جواز استرداد زمین از ناحیه امام بر بقاء رقبه زمین بملکیت امام دلالت دارند، پس مقتضای جمع بین لام و مطالبه مالیات ظهور لام را در ملکیت منع می کند و بناچار بر احقیقی که در کثیری از اخبار فریقین ذکر شده حمل می گردد و می توانی هم بگوئی که ظهور لام در ملکیت باقی است الیهایه ملکیت نسبت بآثار احياء و نسبت ملکیت بزمین همانا بتبع آثار است زیرا با هم از نظر وجود متحدند چنانکه در زمینهای خراجی نیز چنین است.

و گواه بر آنچه ذکر نمودیم آن است که صریحترین دلیلی که فقهاء عظام برای تملک زمین موات بواسطه احياء ذکر کرده اند صحیحه محمد بن مسلم است که بطریق کثیره ای روایت شده و مشتمل بر این تعبیر از امام صادق علیه السلام است:

«هر قومی که چیزی از زمین را احياء کنند و در آن عمل و کار سرمایه گذاری نمایند، آنان احق بآن زمین بوده زمین مورد عمل بآنها تعلق دارد»

و با مراجعه بطرق و متن حدیث مذکور روشن می شود که همه آن قطعه ای از حدیثی است که در آن از خریداری زمین بهبود و نصاری سؤال شده و امام علیه السلام جواب داد: «مانعی ندارد چه آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله بر اهل خیبر پیروز گردید و زمین را در دستشان گذاشت که در آن عمل و کار سرمایه گذارند و مالیات آن را بدهند علیهذا اشکالی نمی بینم که اگر از آن زمین چیزی خریداری کنی، و هر قومی که چیزی از زمین» تا آخر عبارتی که قبلاً ذکر شد و مانند صحیحه مذکور صحیحه ابی بصیر است، و بدیهی است که خیبر مفتوح عشوه یا با صلح بچنگ مسلمین آمده که

علی ای حال متعلق بمسلمانان است اجماعاً، پس بهبود در آن زمین جز عمل احيائی و آثارش نصیبی نداشته اند و همین حیثیت احياء و آثارش از آنها خریداری می شد نه رقبه زمین.

مترجم: در خلال بحثهای گذشته گفتیم که حیثیت احياء در کلام استاد بزرگوار مدظله العالی از انحاء حیثیت تقییدیه می باشد نه تعلییه و وعده دادیم که در این زمینه توضیحی بمرستان رسانده شود که هم اکنون وفا می کنیم:

حیثیات وارد بر موضوع اقسامی دارد که از جمله آنها حیثیت اطلاقیه و حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلییه است حیثیت اطلاقیه فقط مؤکد موضوع است هیچگونه تحدید و تفسیقی در موضوع ایجاد نمی کند مثلاً در قضیه: «جسم از حیث جسم بودن واجد سه بعد است» قید حیثیت فقط برای تأکید است نه تفسیق و تحدید و از این رو چنین حیثیتی را حیثیت اطلاقیه می گویند.

و حیثیت تقییدیه خود تمام موضوع بحسب واقع از برای حکم است و نسبت حکم به سقیید بالعرض والمجاز است مثلاً در قضیه «زمین احياء شده از حیث احياء مملوک است» حقیقه آنچه که مملوک است همان جنبه احياء است و نسبت مملوکیت بزمین نسبت عرضی و مجازی است که نظر شریف استاد مؤلف مدد در مسئله ما نحن فیه همین است.

و حیثیت تعلییه عبارت از این است که واسطه در ثبوت حکم حقیقه جهت موضوع است مثلاً در قضیه: «انسان از حیث عروض تعجب بوی خندان است» حیثیت تعجب، علت ثبوت ضحک حقیقه برای انسان است، و انسان حقیقه ضاحک است نه مجازاً و مال نظر شریف اکثر فقهاء عظام بهمین است یعنی حیثیت احياء حیثیت تعلییه برای تملک رقبه زمین است فتاویل

تعرف

۱- مراد از جبل در اخبار شهرهای بین آنر با بجان و عراق عرب و غوزستان و فارس و دیلم.